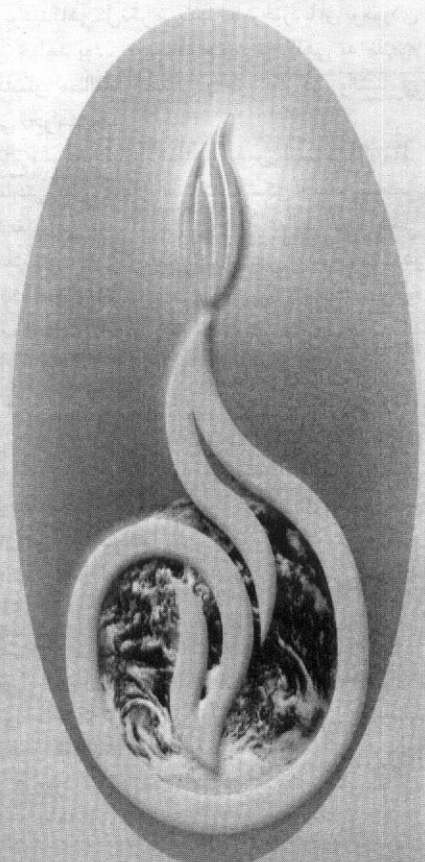


برهان صدیقین از منظر

صدرالمتالهین شیرازی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



• حمید پارسانیا

مقدمه :

اثبات وجود واجب تعالی همواره از آغاز تاکنون مورد توجه اهل کلام و فلاسفه اسلامی بوده است. از میان براهین اثبات واجب، برهان معروف به «برهان صدیقین» از امتیازات خاصی برخوردار است. سیر تطوری این برهان تا زمان حاضر حکایت از بسط و پویایی و بالندگی تفکر اسلامی دارد. آنچه در این مقاله آمده است در مورد تاثیر گذاری فیلسوف بزرگ اسلامی، صدرالمتالهین شیرازی (ره) در تعمیق و رشد این برهان است.

صدرالمتالهین با همه تلاشی که برای تتمیم و ترمیم براهین اهل کلام و حکمت می نماید هیچ یک از این براهین را برهانی که از نظر به نفس وجود حاصل شده باشند، نمی داند، و بر اساس مبنای نوینی که در حکمت متعالیه عرضه می کند خود عهده دار اقامه برهانی می شود که این ویژگی را داشته باشد. مبنای نخستینی که صدرالمتالهین از آن برای تاسیس برهان صدیقین استفاده می کند، اصالت وجود است. اصالت وجود ریشه در حکمت مشاء دارد و بدین معناست که ماهیت در حد ذات خود خالی از وجود و عدم و متساوی النسبه به آن دو است. ماهیت نه در وجود ذهنی و نه هنگامی که به خارج وجود عینی نسبت داده می شود هیچ گاه، هستی در محدوده ذات و ذاتیات آن وارد نمی شود. زیرا در غیر این صورت، انقلاب حقیقت لازم می آید. در مبحث اصالت وجود، اصالت مربوط به مفهوم وجود نیست بلکه مربوط به مصداق آن است مفهوم هستی مفهومی است که مصداق خارجی آن همان واقعیت است. و وقتی که از موجود بودن یک ماهیت پرسش می شود در حقیقت از مصداق داشتن وجود مربوط به آن ماهیت سؤال می شود و در پاسخ این پرسش نیز از مصداق وجود آن خبر داده می شود. و ماهیت در خارج به تبع تحقق مصداق آن، ظهور می یابد و بلکه ظهور ماهیت در پناه ظهور وجود، بالعرض و المجاز است. ماهیت به تبع مصداقی که مربوط به مفهوم وجود مضاف به آن است، در خارج بروز یافته و در ذهن نمود می یابد.

اعتباری بودن ماهیت، اعتباری بودن اوصاف آن را نیز به دنبال می آورد و از جمله اوصاف ماهیت، امکان است، اعتباری بودن و امکان ماهیت آن دو را از مدار جعل و علیت بیرون می برد. زیرا جعل و علیت مربوط به نفس واقع در جهان خارج هستند و از امور اعتباری نمی باشند.

بر مبنای اصالت وجود هرگاه مبدا فاعلی، وجود و واقعیت ماهیت را در خارج ایجاد نماید ماهیت با آن که در حقیقت خود هرگز از حد استوا خارج نمی شود به لحاظ آن وجود بالعرض و المجاز متصف به موجود بودن می شود، پس ترجیح مجازی ماهیت از حالت استوا مستند به صدور و حدوث حقیقی وجود آن

* صدر المتالهین گرچه با تحقیق در اصالت هستی و تاکید بر لوازم آن برهان را شکوفا کرد ولیکن زمینه های این برهان و حتی صورت نخستین آن در آثار بوعلی و فارابی نیز وجود دارد.

* برهان صدیقین بر مدار امکان فقری، پس از صدر المتالهین با صراحتی بیشتر در شرح منظومه حکیم سبزواری آمده است.

که او قائم به ذات خود است و وجودهایی که با ماهیات قرین هستند، شؤن و اعتبارات و وجوه و حیثیات او هستند، آگاه باشید که خلق دار متعلق به اوست»^۳.

در این برهان برخلاف برهان بوعلی، به غیر وجود، یعنی به ماهیت موجود و به وصف آن یعنی به امکان ماهوی نظر نشده است و امکان فقری در این برهان نیز وصفی زائد و لازم که خارج از وجود باشد، نیست؛ بلکه نفس وجود رابط بوده و عین همان تعلقی است که در متن هستی معلول حضور دارد.

استفاده نکردن از غیر وجود و توجه به هستی و واقعیت خارجی و استعانت از احکام مربوط به هستی موجب می شود تا ویژگی های برهان صدیقین در این استدلال جمع شود.

قوام برهان بر اصل واقعیت است، این اصل مرز سفسطه و فلسفه است و واقعیت خارجی با قول به اصالت وجود، مصداق از برای هستی است و برهان از این اصل نیز استفاده می کند.

قضیه «وجود یا متعلق به غیر است و یا متعلق به غیر نیست» یک قضیه منفصله حقیقیه است. در قضیه منفصله جزم به تعاند است و تقسیم وجود به دو قسم متعاند با تصویر کثرت، قرین است. البته در این استدلال علم تفصیلی به تحقق هر دو قسم نیست و نتیجه برهان نیز تنها اثبات یکی از دو قسم، یعنی وجود واجب است ولیکن برای اثبات این مطلب از حکم مربوط به طرحی که به تحقق آن جزم نداریم نیز استفاده می شود، بنابراین در برهان از احکام مربوط به کثرت در وجود نیز بهره برده می شود. یعنی ارکان استدلال عبارتند از:

- ۱- اصل واقعیت
- ۲- اصالت وجود
- ۳- کثرت هستی

رکن چهارمی که در برهان از آن استفاده شده است، امکان فقری غیر واجب است، ولیکن این رکن به شرحی که گذشت متنوع بر اصالت وجود بوده و از سه اصل سابق نتیجه گرفته می شود.

کثرتی که در این برهان از حکم آن به هنگام اثبات ضرورت واجب در صورت تحقق ممکن، استفاده می شود اعم از کثرت تشکیکی و تباینی است.

صدر المتالهین گرچه با تحقیق در اصالت هستی و تاکید بر لوازم آن، برهان را شکوفا کرد ولیکن زمینه های این برهان و حتی صورت نخستین آن در آثار بوعلی و فارابی نیز وجود دارد.

این سینا در تعلیقات می گوید:

وجودی که مستفاد از غیر است تعلق به غیر، مقوم ذات اوست، همان گونه که غناء از غیر، مقوم وجودی است که واجب بذاته است و مقوم شیء نمی تواند از شیء جدا شود، زیرا ذاتی آن است.^۴

او در کتاب الشواهد الربوبیه بر اساس اصالت وجود و در نتیجه انتقال تعلق و احتیاج به غیر، از مدار ماهیت به وجود، ابتدا وجود را به دو بخش تقسیم می کند و می نویسد:

فی اثبات الوجود الغنی الواجبی: الوجود اما متعلق بغیره بوجه من الوجود و اما غیر متعلق بشیء^۵

در اثبات وجود غنی واجب، وجود یا به وجهی از وجوه متعلق به غیر خود است و یا متعلق به چیزی نیست و وجودی که متعلق به غیر باشد همان وجودی است که احتیاج و فقر در متن ذات و هویت آن است. صدر المتالهین در استدلال خود در ابتدا این را که مناط احتیاج و تعلق به غیر، حثوث، امکان ماهوی، ماهیت و مانند آن باشد ابطال می کند و سپس می نویسد:

«پس آنچه تعلق به غیر دارد وجود شیء است و ماهیت آن یا چیزی دیگر نیست و وجودی که متعلق به غیر خود است و مقوم به آن غیر می باشد، تنها به وجودی دیگر تعلق داشته و قوام می یابد؛ زیرا نمی توان تصور کرد که قوام وجود به غیر از وجود باشد. آن وجودی که مقوم و خود محتاج است، اگر قائم به نفس خود باشد و خود فقیر و محتاج نباشد مطلوب ثابت است زیرا وجودی که بی نیاز از غیر است واجب می باشد. و اما اگر آن وجود نیز قائم به غیر باشد، نقل کلام در آن می کنیم و بر این قیاس ناگزیر به وجود قائم به ذاتی که متعلق به غیر نباشد، ختم می شود زیرا در غیر این صورت، تسلسل و یادور لازم می آید.»^۶

استفاده صدر المتالهین در عبارت فوق از استحاله دور و تسلسل به این دلیل نیست که برهان او نیاز به آن دارد، بلکه جهت تعلیم است؛ زیرا وجودی که تعلق به غیر در ذات آن، نهفته است. همان گونه که او در مواردی بسیار تصریح کرده است، فاقد هویت استقلالی است و تقویم به غیر، به عنوان یک قضیه حقیقیه - نسبت به همه وجودات فقیری که در سلسله علل او واقع شوند صادق خواهد بود، و تا هنگامی که وجودی مستقل نباشد، هیچ یک از افراد سلسله اعم از آن که به نحو دایره و یا غیر دایره تصویر شده باشند، موجود نمی شود. صدر المتالهین با توجه به همین مطالب در ادامه استدلال می نویسد:

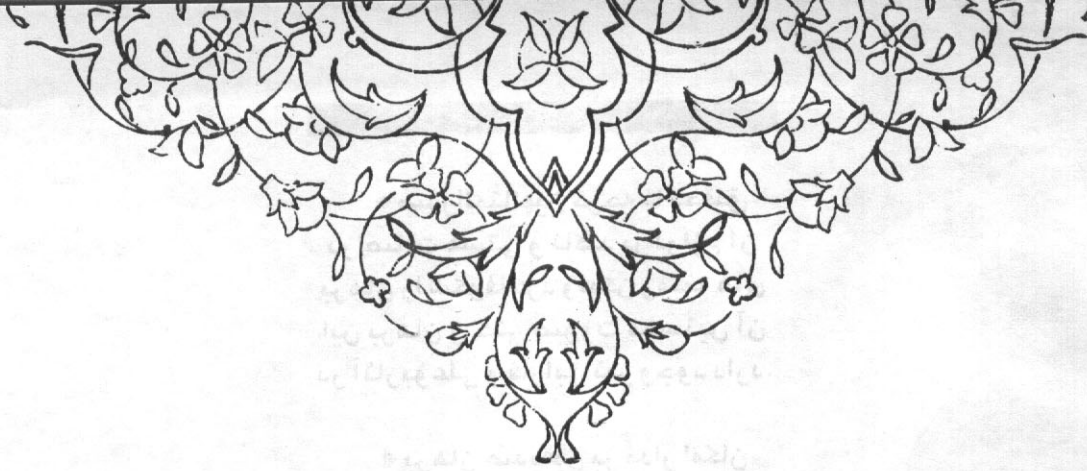
«همه آن، وجودهای ممکنه که به نحو تسلسل و یادایر در سلسله مقومات وجود ممکن در نظر گرفته می شوند، از جهت تقویم به غیر در حکم یک وجود واحد هستند. یعنی همانگونه که وجود واحد بدون غیر، قوام نمی یابد آن سلسله نیز بدون غیر تحقق نمی پذیرد. آن غیری که قوام سلسله و آحاد آن به او است وجود واجب جل ذکره است. پس واجب تعالی اصل همه وجودات است و غیر او فروغ او می باشند، او نوری است که قیم همه امورات و غیر او اشراقات او هستند و ماهیات، اخلال و سایه های آن نور می باشند. الله تعالی نور آسمانها و زمین است. پس باید ادعا شود

است. وجودی که به ماهیت اعطا می شود برخلاف ماهیت، نسبتی مساوی با وجود و عدم ندارد. بلکه هستی و وجود برای آن ضروری است ولیکن این ضرورت به دلیل این که تنها در محدوده ماهیتی خاص حضور داشته و از آن پس افول می نماید، ضرورتی است که از متن ذات آن با صرف نظر از علتی که آن را اعطا کرده است قابل انتزاع نیست. یعنی این ضرورت، ضرورت ذاتی به اصطلاح فلسفی و ضرورت ازلی به اصطلاح منطقی نمی باشد، بلکه ضرورت بالغیر است. بالغیر بودن ضرورت وجوداتی که با ماهیت قرین هستند، وصف نیاز و احتیاج را برای آنها اثبات می کند. ولیکن این نیاز و احتیاج از دو جهت خلاف احتیاج و نیازی است که در امکان ماهوی برای ماهیت در نظر گرفته می شود.

جهت اول: احتیاج ماهوی، وصفی مفهومی است که لازم ماهیات امکانی می باشد، به این معنا که احتیاج و فقر و هم چنین عدم احتیاج و فقر در حوزه ذات و ذاتیات ماهیات هرگز راه پیدا نمی کند بلکه وصفی است که پس از مقایسه ماهیت با وجود و عدم و تصویر نسبت متساوی آن به هستی و نیستی برای ترجیح ماهیت به یکی از دو مورد برای ماهیت اثبات می شود، زیرا با لحاظ تساوی نسبت ماهیت به وجود و عدم باتوجه به استحاله ترجیح بدون مرجح به احتیاج ماهیت به یک مرجح خارجی جهت ترجیح طرف وجود، حکم می شود.

احتیاج و نیازی که نه برای ماهیات بلکه برای وجودهای مربوط به آنها در نظر گرفته می شود. وصف مفهومی نیست تا لازم ذات وجودات باشد بلکه وصفی حقیقی است که در متن ذات (به معنای هویت واقعی و خارجی و نه ذات به معنای ماهیت) راه دارد؛ زیرا وجود ممکن در همان حقیقتی که ذات و هویت آن را تشکیل می دهد، یعنی در نفس وجود و نه در انتساب به امری که خارج از ذات آن قرار دارد، محتاج است. پس مفهوم احتیاج همانند مفهوم هستی و وجود از نظر به ذات مصداق عینی وجود دریافت می شود، چه این که مصداق مفهوم احتیاج نظیر مصداق مفهوم هستی متن هویت و واقعیت وجود عینی است.

جهت دوم: احتیاجی که وصف ماهیت است گرچه وصف لازم آن است ولیکن وصفی حقیقی برای ماهیت نیست و وصفی مجازی است، زیرا ماهیت همواره در حد استوا نسبت به وجود و عدم باقی می ماند و هرگز هستی و نیستی به ذات آن راه پیدا نمی کند و حال آن که احتیاجی که به وجودات نسبت داده می شود به عنوان یک واقعیت خارجی با هویت آنها همراه است؛ یک وصف مجازی برای آنها نیست، بلکه یک وصف حقیقی ذاتی است. صدر المتالهین امکانی را که به وجود نسبت داده می شود و در قبال امکان ماهوی و دیگر انحاء امکان قرار دارد، امکان فقری می نامد. و از آن به عنوان مقدمه دیگری برای طرح برهانی که آن را برهان صدیقین می نامد، استفاده می کند.



قضیه منفصله «وجود یا واجب یا رابط است» وقتی با اتکاء به اصل واقعیت و اصالت وجود، با قبول یک وجود به اجمال قرین شود، شناخت اجمالی نسبت به آن وجود با دو جهل قرین است؛ جهل نسبت به ممکن بودن و جهل نسبت به واجب بودن آن وجود واحد، وجودی که به اصل تحقق آن علم تفصیلی است، اگر واجب باشد مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد مستلزم تحقق واجب است. پس واجب با تحقق هر یک از دو طرف علم اجمالی، محقق است.

عبارت شیخ در تعلیقات به نیکی توجه او را به امکان فقری نشان می دهد. او در همان اثر، با صراحت بیشتری درباره امکان فقری می نویسد:

وجود یا محتاج به غیر است، در این صورت نیاز به غیر، مقوم آن است و یا مستغنی از غیر است، در این حال استغناء، مقوم آن می باشد. و وجود محتاج نمی تواند بدون نیاز موجود شود، چنان که تحقق وجود مستغنی به صورت محتاج و نیازمند صحیح نیست، و اگر محتاج، بدون نیاز و مستغنی، با نیاز موجود شود تغییر و تبدل حقیقت آنها لازم می آید.^۵

فارابی نیز در فصوص الحکم از نفی اتصال ماهیات امکانی با واجب و از اتصال وجودی ممکنات با واجب خیر می دهد. قرب معنوی یا به اتصالی از قبل وجود است و یاباه اتصال از قبل ماهیت و حق سبحان هیچ نسبتی ماهوی با ماهیات ندارد. پس هیچ شیئی در ماهیت با او به نسبت نزدیک تر یا دورتر بودن متصف نمی شود و اما به اتصال در وجود، قریب نزدیک تر از قرب واجب تعالی یافت نمی شود و چگونه چنین نباشد. او مبدا هر وجود معطی آن است.^۶

برهان صدیقین بر ملار امکان فقری، پس از صدرالمتهلین با صراحتی بیشتر در شرح منظومه حکیم سبزواری آمده است. او در منظومه می گوید:^۷

«اذالوجود کان واجبا فهو و مع الامکان قد استلزمه»
اگر وجود واجب باشد مطلوب ثابت است. و اگر ممکن باشد مستلزم واجب است.

حکیم سبزواری در شرح منظومه دو تقریر برای بیت فوق ذکر می کند.

تقریر دوم آن بر مبنای امکان فقری است. به این بیان:

اگر وجود یعنی اگر همان حقیقت وجود که اصالت آن ثابت شده است و حقیقت هر امر دارای حقیقتی، به آن است، واجب باشد، مراد و مطلوب ثابت است. اگر وجود واجب نباشد، امکان به معنای سلب ضرورت و وجود و ماهیت برای آن ثابت نیست. زیرا اثبات شیء برای نفس آن ضروری است و در نتیجه وجود نیز برای خود ضروری بوده و به این لحاظ نمی توان وجود را از آن سلب کرد و وجود به اعتبار این که برای خود ضروری است متصف به وجوب می شود و نه

امکان.

امکان به معنای تساوی نسبت به وجود و عدم نیز وصف وجودی که واجب نیست نمی تواند باشد؛ زیرا نسبت وجود به وجود، ضرورت و وجوب و نسبت آن به عدم نسبت شیئی با نقیض آن است. و نسبت شیئی با نقیض آن نه تنها متصف به امکان نیست بلکه متصف به امتناع می باشد.

اگر وجود واجب نباشد، امکان به معنای فقر و تعلق به غیر وصف آن خواهد بود و در این صورت وجود به برهان خلف و یاباه طریق مستقیم مستلزم واجب است.^۸

تقریر حکیم سبزواری از طریق خلف تقریر ویژه ای است که از این پس به آن اشاره می شود. و تقریر او به طریق استقامت با استفاده از امکان فقری و به این بیان است که وجودی که مرتبه ای مفقود و نیازمند از مراتب وجود است مستلزم وجود غنی یا لذات است والا دور یا تسلسل پیش می آید.

حکیم سبزواری در تقریر فوق از امکان فقری استفاده می کند و برای متمیم برهان از دفع دور و تسلسل بهره می برد. هر چند که این برهان به شرحی که گذشت، در متمیم خود مستقل از این دو اصل نیز می تواند شکل گیرد.

صدرالمتهلین در برخی از آثار خود برهان صدیقین را با استفاده از اصول بیشتری سامان می دهد، در اسفار می نویسد: وجود، حقیقت عینی واحد بسیطی است که بین افراد آن از آن جهت که وجود است جز به کمال و نقص و یا شدت و ضعف اختلافی نیست. و برخی اختلافات افراد وجود به امور زائد بر وجود یعنی به ماهیات است.

عالیترین مرحله وجود و کاملترین مرتبه آن، وجودی است که اتم از آن نیست و آن وجودی است که تعلق به غیر خود ندارد و اتم از آن تصور نمی شود، زیرا هر وجودی که ناقص باشد متعلق به غیر خود بوده و نیازمند به تمام خویش می باشد و پیش از این روشن شد که تمام قبل از نقص، فعل قبل از قوه و وجود قبل از عدم است، و آشکار شد که تمام شیء، شیء به همراه برتر از آن است. پس وجود یا مستغنی از غیر خود است و یا برای ذات خود به غیر محتاج است.

وجودی که مستغنی از غیر است واجب الوجود است و آن وجود صرفی است که اتم از آن نیست و آمیخته با عدم و نقص نمی باشد. و وجودی که نیازمند به غیر است غیر از واجب تعالی و ماسوای اوست، و ماسوای او عبارت از آثار و افعال او هستند که جز به غیر او قائم نیستند، زیرا حقیقت وجود را نقصی نیست و نقص به سبب معلولیت، لاحق آن می شود، چون معلول نمی تواند در فضیلت وجود، مساوی علت خود باشد. اگر وجود مجعول نباشد و به مقتضای ذات خود از موجود قاهری که آن را ایجاد کرده و تحصیل بخشیده، بهره نبرد، تصور هیچ نحو از قصوری نسبت به آن نمی توان داشت. چون حقیقت وجود آنچنان که

دانستی بسیط است و برای آن تعین و حدی جز محض فعلیت و حصول نیست. و اگر برای وجود به غیر از آن حدی باشد در آن ترکیب لازم می آید، یا برای آن ماهیتی زائد بر وجود نیز تصور می شود.

و همچنین گذشت که وجود آنگاه که معلول باشد به نفس خود مجعول است و جعل آن جعلی بسیط است، و ذات آن به ذات خود نیازمند به جاعل است یعنی تعلق به جاعل در گوهر و ذات اوست. پس ثابت و روشن می شود که وجود یا در حقیقت خود تام و در هویت خویش واجب است و یا در ذات خود، احتیاج به واجب دارد و جوهر او متعلق به واجب می باشد. و در هر دو صورت وجود واجبی که در هویت خود غنی از غیر است تبیین می شود، و این همان چیزی است که به دنبال آن بودیم.^۹

صدرالمتهلین در عبارات طولانی فوق از اصول فراوانی که در حکمت متعالیه تاسیس و یا تبیین نموده است، یاد می کند. و آنها را به عنوان مقدمات برهان می شمارد. از آن جمله:

۱- اصالت وجود

۲- وحدت تشکیکی هستی.

وحدت تشکیکی وجود در مقابل دو قول دیگر یعنی وحدت شخصی و کثرت تباینی وجود قرار می گیرد. وحدت تشکیکی که متکی بر اصالت وجود و بساطت آن است دارای چهار اصل است.

الف: وحدت حقیقی هستی

ب: کثرت حقیقی هستی

ج: بازگشت حقیقی وحدت به کثرت

د: بازگشت حقیقی کثرت به وحدت

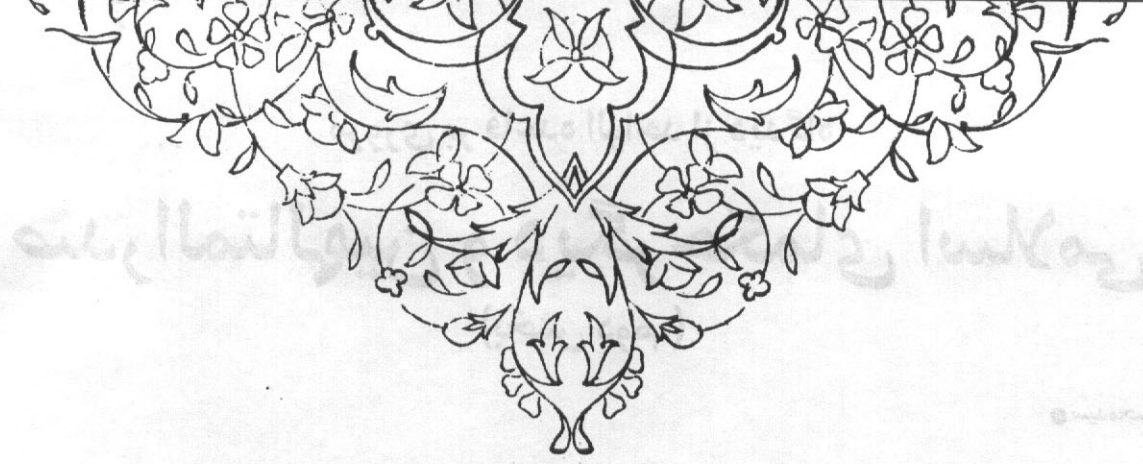
نخستین بار شیخ اشراق وحدت تشکیکی را در فلسفه اسلامی مطرح کرد.

او که قایل به اعتباری بودن وجود و اصالت ماهیت بود، نور را مصداق وحدت تشکیکی می دانست، زیر نور دارای مراتب شدید و ضعیف است و هریک از مراتب آن موجودی حقیقی است و شدت و ضعف مراتب نیز در حقیقت نور است. یعنی نور قوی یا نور ضعیف آمیزهای از نور و یا غیر آن نمی باشد و اختلاف ضعیف و قوی دراصل نور است.

صدرالمتهلین با نفی تشکیک نسبت به ماهیات آن را تنها در مورد وجود اثبات کرد

۳- منفصله حقیقیه هر موجود یا واجب و یا متعلق به واجب است.

۴- موجود متعلق به واجب که موجود ضعیف است بدون واجب که قاهر بودن و فعلیت آن را تحقق می بخشد، موجود نمی تواند باشد. همانگونه که ملاحظه می شود، اگر مقدمه دوم از مقدمات چهارگانه فوق حذف شود. سایر مقدمات به انضمام مقدمه مطوی ای که از اصل واقعیت حکایت می کند، می تواند به اثبات



وجود واجب بردارد. برخی از شارحین حکمت متعالی نیز بعد از تقریر برهان بر مبنای تعلق و ربطی که در غیر واجب است، براین نکته تصریح کرده‌اند که ذکر برخی از مقدمات در برهان صدرالمتالهین برای زیادت در توضیح و تأکید است. حضرت استاد مصباح در تعلیقه بر نهاییه الحکمه درباره برهان صدرالمتالهین آورده است. صدرالمتالهین در ضمن کلام خود قواعد کلی دیگری را جهت زیادت توضیح و تأکید اشاره کرده است.^{۱۰} گواه بر زیادت برخی از اصول یاد شده این است که صدرالمتالهین برهان را در برخی از دیگر آثار خود بدون اشاره به تشکیک و مراتب مشککه هستی بیان می‌کند. برهانی که او در مشاعر بر اثبات وجود حق اقامه می‌کند، بدون استفاده از تشکیک است و در آن از نیازی که غیرواجب اعم از ماهیات یا وجودات امکانی به واجب دارند به ضرورت واجب استدلال می‌شود.^{۱۱} و در اسرارالایات نیز بر همین سیاق بیان می‌کند.^{۱۲} برهانی که صدرالمتالهین تحت عنوان برهان صدیقین اقامه می‌کند به رغم تقریرهای به ظاهر مختلفی که دارد در همه موارد از اصول و مبانی واحدی استفاده می‌کند و در این برهان نیازی به استفاده مستقیم از تشکیک نیست، امتیاز این برهان از برهان ابن‌سینا در نگاه مستقیم آن به وجود است. و در این برهان از احکام مربوط به وجود ضعیف و یا وجود معلول که متعلق به غیر است، استفاده می‌شود. استفاده از احکام مربوط به وجودات فقری در حکم موارد ذیل را بر این برهان الزام می‌کند.

۱- گرچه برهان از نظر به وجود شکل گرفته و از نگاه به غیر هستی مصون است و از این جهت نسبت به دیگر برهین مزیت دارد، و لیکن برخلاف آنچه مستفاد از آیه سوره فصلت است و از برهان صدیقین نیز انتظار می‌رود با نظر به نفس واجب تمام نمی‌شود؛ زیرا تازمانی که وجود ممکن و احکام مربوط به آن تحلیل نشود ضرورت وجود واجب مبرهن نیست.

۲- برهان مستفاد از امکان فقری جز با تحلیل احکام وجود امکانی تمام نمی‌شود، یعنی این برهان با فرض تحقق وجود ممکن شکل می‌گیرد و کثرت در وجود از مقدمات ماخوذ در آن است و یا به عبارت بهتر با کثرت وجود نیز سازگار است.

۳- واجب یا حقیقت و طبیعت محض هستی که عاری از ماهیت منزله از ضعف و آمیختگی با عدم است و مشتمل بر همه کمالات هستی است به عنوان وجودی اثبات می‌شود که مبدا دیگر وجودات است و بر مبنای تشکیک در هستی، سرسلسله حقایق وجودی و در طول دیگر موجودات است. و این حقیقت همان هستی به شرط لا است که هیچ نقصی به حریم آن راه ندارد و در طول هستی‌های مقید و محدود و مبدا آنها است.

صدرالمتالهین در بسیاری از موارد از مقام احدیت که همان وجود به شرط لا است به عنوان ذات الهی یاد کرده و در این باره می‌نویسد: ذات، هویت شخصی صرف است که با ماهیت و قیدی خاص از آن خبر نمی‌توان داد و به آن مرتبه احدیت می‌گویند.^{۱۳} برهانی که با استفاده از کثرت وجود و یا احکام آن سازمان می‌یابد بار کثرت را تا آخرین گام به همراه خود می‌برد و در نهایت نیز ذات الهی را به گونه‌ای اثبات می‌کند که با کثرت و احکام آن سازگار باشد و به همین دلیل با این برهان مدعای اهل عرفان که وحدت شخصی هستی و وجود و نفی کثرت تباینی و یا تشکیکی آن است، اثبات نمی‌شود. صدرالمتالهین در اسفار هنگامی که موفق به اثبات وحدت شخصی وجود می‌شود، ناگزیر معنای تعلق به غیر و معلولیت را که به وجودات ضعیف نسبت داده می‌شود، در تحلیل به تشان و آیت و نشانه بودن بازمی‌گرداند. و با این تحلیل برای متعلق به غیر بهره‌ای از هستی جز ارائه و ظهور آن باقی نمی‌ماند و به این ترتیب برهان او سه ویژگی نوین پیدا می‌کند.

اول: برهان نه تنها از نظر وجود بلکه از نظر به واجب شکل می‌گیرد به این معنا که با نظر به برخی از آیات و تعینات الهی نه به کثرت ذات بلکه به برخی از آیات و نشانه‌های دیگر پی برده می‌شود. شناخت کثرت ذات الهی برای غیر او مستحیل است. دوم: کثرت در وجود و یا احکام آن از مقدمات ماخوذ در برهان نبوده و برهان با وحدت شخصی وجود سازگار می‌باشد. سوم: برهان، به اثبات ذات واجب که هستی مطلق یعنی هستی لا به شرط مقسمی است، نمی‌پردازد؛ بلکه ازلیت، قیومیت، وجوب، وحدانیت و احاطه شامل و گسترده الهی را اثبات می‌کند. صدرالمتالهین در مباحث علیت اسفار پس از آن که طریق فوق را طی می‌کند می‌نویسد:

آنچه ابتدا ذکر کردیم که وجود به علت و معلول تقسیم می‌شود و برخی از اقسام و افراد وجود معلول هستند گفته‌ای است که به حسب نظر آشکارو در آغاز راه بیان می‌شود، بر اساس سلوک عرفانی در نهایت امر این نظر تأیید می‌شود که از دو امر مزبور یعنی علت و معلول، علت امری حقیقی است و معلول چیزی جز جهتی از جهات علت نیست، وعلیت علت و تأثیر آن در معلول در نهایت به تصور علت به اطوار مختلف و تحیت آن به حیثیات مختلف بازمی‌گردد. و معلول، وجودی منفصل و میان از علت نیست، در این مقام که گام‌های خردمندان و انسانهای فهیم، می‌لغزد باید محکم بود و نقد عمر را در تحصیل آن صرف کرد. باشد که نسیمی از آنچه که مقصود و مطلوب است به شامه کسی که مستحق و اهل آن می‌باشد برسد.^{۱۴} صدرالمتالهین با آن که در بسیاری از مسایل فلسفی، تحولات عمیقی را بوجود آورد و لکن در بحث علیت، فلسفه را

متحول نموده و آن را به عرفان پیوند می‌دهد، زیرا در این فصل کثرت در وجود را که قوام فلسفه رایج بر آن است به کثرت در مظاهر و آیات هستی باز می‌گرداند و هستی واقعی و حقیقی را همچنان که مشهود اهل عرفان و مدعای ادیان توحیدی است به ذات الهی استناد می‌دهد. «ذلک بان الله هو الحق»^{۱۵} او درباره این اصل و تأثیر آن نسبت به مسایل فلسفی می‌گوید:

این اصل از جمله حکمی است که خداوند به حسب عنایت ازلی به من داده است و آن را به فیض فضل و جود خود، بهره من از علم گردانیده است و این مساله چندان عظیم است که با آن فلسفه تکمیل و حکمت تنمیم می‌گردد. و چون این اصل دقیق و غامض دارای مسیر سخت بوده و نیل به آن دشوار است و نیازمند به تحقیق بلیغ، بلند و عمیق است. جمهور اهل حکمت غافل از آن هستند. و با این غفلت گام‌های بسیاری از محصلین که همان حکمای مشاء هستند، چه رسد به اتباع و مقلدان آنها گرفتار لغزش شده است.

همان گونه که خدای سبحان من را به فضل و رحمت خود بر هلاکت سرمدی و بطلان ازلی ماهیات امکانی و اعیان مجازی موجودات مطلع گردانید با برهان نیر عرشی به این صراط مستقیم راه برد که موجود و وجود منحصر در حقیقت واحدشخصی است که در موجود بودن حقیقی و در واقعیت عینی، شریک و دومی برای آن نیست و در خانه هستی غیر او صاحب خانه‌ای نیست و هر چه از غیر او در عالم هستی به چشم می‌آید از ظهورات ذات و تجلیات صفات اوست. صفاتی که در حقیقت عین ذات او هستند.^{۱۶}

پانویس‌ها:

- ۱) الشواهد الربوبیه، ص ۳۵.
- ۲) همان.
- ۳) همان، ص ۳۶.
- ۴) التعلیقات، ص ۱۷۸.
- ۵) همان، ص ۱۷۹.
- ۶) فصوص الحکم، فص ۶۶.
- ۷) شرح المنظومه، طبع ناصری، ص ۱۴۶.
- ۸) شرح المنظومه، طبع ناصری، ص ۱۴۷.
- ۹) الاسفار، ج ۶، ص ۱۶-۱۴.
- ۱۰) تعلیقه علی نهاییه الحکمه، ج ۲، ص ۴۱۳.
- ۱۱) شرح مشاعر، ص ۲۰۱.
- ۱۲) اسرار الایات، ص ۲۶.
- ۱۳) اسفار، ج ۶، ص ۲۸۴.
- ۱۴) اسفار، ج ۲، ص ۳۰۰-۳.
- ۱۵) حج، آیه ۱۳۶.
- ۱۶) ریحون مختوم، بخش چهارم از جلد دوم، ص ۴۵۳-۴۵۲.